●

در راه آموختن

▼

محمدرضا سرکارآرانی

در گفت‌وگو با بهمن ذکی‌پور

دربارهٔ آموزش و توسعه

■

نشرنی

فهرست مطالب

آغاز «راه آموختن» ۷

فصل اول: **گشایش راه** ۱۱

فصل دوم: **آموزش در مدرسه و مسئلهٔ زبان** ۳۵

فصل سوم: **زبان و ادراک شهودی** ۷۹

فصل چهارم: **درس‌پژوهی به مثابهٔ دانش بهسازی** ۹۳

فصل پنجم: **«معلمی» کردن، نه «معلم» بودن** ۱۱۳

فصل ششم: **آموزش و توسعه** ۱۳۵

فصل هفتم: **خلاقیت و مدیریت** ۱۶۱

کتاب‌شناسی ۲۰۱

آغاز «راه آموختن»

همه چیز از پیامی در فیسبوک شروع شد: «سلام و عرض ادب و احترام. برای شما بهروزی و موفقیت آرزو می‌کنم. کاری کردید کارستان. توفیق دیدار شما آرزوی بنده است. شنبه، سوم دسامبر، در توکیو هستم». فرستندهٔ پیام دکتر محمدرضا سرکارآرانی بود که مدت‌ها علاقه‌مند به دیدارش بودم و او این پیام را به پاس اعلام تحویل پایان‌نامهٔ دکتری‌ام به دانشگاه فرستاده بود.

شنبه، سوم دسامبر ۲۰۱۶ در منطقهٔ شلوغ و پرازدحام شین‌جوکو[1] با یکدیگر ملاقات کردیم. موضوع گفت‌وگو بیشتر در رابطه با امور شخصی و انگیزهٔ آمدنم به ژاپن و راه پیمودهٔ تحصیل در این کشور بود. یک سالی از آن دیدار گذشت. در این مدت رابطه به کمک فیسبوک و تلفن حفظ شده بود، تا این‌که در واپسین روزهای تابستان ۲۰۱۷ تماسی دریافت کردم: «شنبه در کتابخانهٔ مجلس[2] هستم. اگر فرصت دارید، دیداری داشته باشیم». بی‌درنگ پیشنهاد را قبول کردم و به انتظار شنبه نشستم.

کتابخانهٔ مجلس ژاپن، که در ایران می‌توان آن را هم‌تراز با کتابخانهٔ ملی دانست، ساختمانی است بزرگ با معماری ساده درست در قلب توکیو، مکانی آرام و خلوت برای جست‌وجو و کندوکاو در انواع و اقسام متون. البته در آن روز ما با متون کار خاصی

1. 新宿/Shinjuku　　2. 国会図書館/Kokkai-Toshokan

نداشتیم، بلکه در گوشهٔ خلوتی نشسته بودیم و از کتاب **در تمنای یادگیری** سخن می‌گفتیم.

آن زمان یک سالی از چاپ **در تمنای یادگیری** گذشته بود، اما شوق انتشارش را هنوز می‌شد در چشمان و حرف‌های جناب سرکارآرانی دید. کتاب را هدیه گرفتم و قرار شد بعد از مطالعه نظرم را اعلام کنم. از خواندنش فراوان یاد گرفتم، اما با دو چیزش نتوانستم کنار بیایم: یکی نحوهٔ پرداخت برخی از موضوعات و مطالب بود و دیگری بیان محافظه‌کارانهٔ جناب سرکارآرانی. در رابطه با اولی مقالهٔ «نگاهی سنجش گرانه به کتاب **در تمنای یادگیری**» را نوشتم که به صورت برخط در «همشهری آنلاین» منتشر شد. ولی برای دومی احساس کردم که باید وارد گفت‌وگویی تازه شوم. هر چه بود نسبت به مصاحبه کنندگان **در تمنای یادگیری** هم ژاپن را بیشتر می‌شناختم و هم به امور آموزشی‌اش آگاه‌تر بودم. پیشنهاد مصاحبه‌ای جدید را به جناب سرکارآرانی دادم. ایشان هم سخاوتمندانه قبول کردند و این شد آغاز «راه» گفت‌وگو و آموختن ما.

از آن زمان طی چند جلسه دیدار، مقدمات و کوله‌بار این «راه» را فراهم کردیم و در ۲۵ مرداد ۱۳۹۷ با اولین جلسهٔ گفت‌وگو، در همان محل کتابخانهٔ مجلس، رسماً قدم در این «راه» گذاشتیم. صحبت‌های جلسهٔ اول بیشتر دربارهٔ کلیات و گذشته بود. البته این را هم نمی‌توانم پنهان کنم که در آن جلسه و جلسهٔ بعدی، به هر طریقی که بود، می‌خواستم گارد محافظه‌کارانهٔ جناب سرکارآرانی را باز کنم و به‌اصطلاح او را به چالش بکشم. هر چند که به آن مقدار هم راضی نبودم و در خلال پیاده کردن گفت‌وگوی ضبط‌شده، سؤالات دیگری را نیز به میان آوردم.

فاصلهٔ میان گفت‌وگوی اول و گفت‌وگوی دوم حدود یک سال بود. در آن مدت داشتم تحولات جدیدی را در زندگی واندیشه تجربه می‌کردم. دیدگاهم نسبت به بسیاری از موضوعات عوض شده بود و رفته رفته نگاه دیگری به زندگی، ژاپن و ایران در من شکل می‌گرفت. نسبت به قبل متواضع‌تر شده بودم، اما همچنان مایل بودم که دومین جلسهٔ گفت‌وگو هم با چالش باشد. به هر روی در ۲۳ شهریور ۱۳۹۸ جلسهٔ دوم گفت‌وگوی ما هم ختم به خیر شد، ولی تا سوم دی ۱۴۰۰ کار گفت‌وگو، عملاً متوقف ماند. همه‌گیری ویروس کرونا و پیامدهایش شاید اصلی‌ترین دلیل توقف بود. با این

حال، نمی‌توانم انکار کنم که این وقفهٔ دو ساله، به همراه حوادث دیگری در زندگی، این نهیب را می‌زد که گفت‌وگوی چالش‌برانگیز «راه» آموختن نیست، بلکه آن گفت‌وگویی سازنده است که از «مسئله» برخیزد. وانگهی «مسئله» هم پیش آمده بود. آموزش زبان فارسی به زبان‌آموزان ژاپنی، و همین‌طور فاصله گرفتن از قلمرو فلسفه و مطالعه دربارهٔ دیدگاه‌ها و پرسش‌های دیگری را در برابرم نهاده بود که نیاز به انتخاب «راه» تازه‌ای داشت.

از جلسهٔ سوم به بعد جنس سؤالات مسئله‌محور شد. دغدغه‌ها اصل و مبنا قرار گرفت و جدال با محافظه‌کاری به حاشیه رفت. در واقع از آن زمان به بعد بود که «راه آموختن» به معنای دقیق کلمه خود را پدیدار ساخت. به همین خاطر در جلسهٔ سوم رفتیم به سراغ «درس‌پژوهی و مسئلهٔ زبان». در جلسهٔ چهارم موضوع «آموزش و توسعه»[1] را اصل قرار دادیم و در جلسهٔ پنجم بحث از «آموزش و مدیریت»[2] مبنای کار شد.

تصمیم بر آن بود که گفت‌وگو را تا دو جلسهٔ دیگر هم ادامه بدهیم و دربارهٔ «گسترش هوش مصنوعی و آیندهٔ آموزش» و برنامه‌های آیندهٔ جناب سرکارآرانی هم، خاصه پس از دوران بازنشستگی، صحبتی کنیم. اما به دلیل طولانی شدن گفت‌وگو که می‌توانست حوصلهٔ هر خواننده‌ای را سر ببرد، قرار بر این شد که در میانهٔ «راه» توقفی داشته باشیم و آموخته‌ها را با همراهان به اشتراک بگذاریم.

فاصلهٔ نخستین گفت‌وگو تا آخرین آن‌ها تقریباً چهار سال بود و چنان که آمد، سیر زندگی واندیشه هم تغییر و تحولاتی شگرف یافته بود. از همین رو وقتی که اقدام به ویرایش و آماده‌سازی نسخهٔ نهایی کردم، دیگر با برخی از پرسش‌ها و پاسخ‌ها مأنوس نبودم. گویی گذر زمان یا آن‌ها را از حالت «مسئله» خارج کرده بود، یا این‌که بیشتر جنبهٔ نوعی جدل داشت تا پرسش. این شد که تصمیم گرفتم به گفت‌وگو شکل دیگری بدهم تا هم «مسئله»ها پررنگ‌تر شود و هم همراهان این راه از تکرار مکررات خسته و دلزده نشوند.

۱. به تاریخ ۵ آذر ۱۴۰۱
۲. به تاریخ ۳۱ تیر ۱۴۰۲

ساختار گفت‌وگوی حاضر اگرچه، کم‌وبیش، به صحبت‌های صورت گرفته در هر جلسه وفادار مانده، اما چیدمان و موضوع فصل‌هایش، الزاماً، بر اساس ترتیب و تعداد جلسات نیست. در عمل سعی شده است که تا حد امکان در هر فصل یک «مسئله» مطرح و گفت‌وگو پیرامون آن شکل داده شود. به همین خاطر برخی از پرسش‌ها و پاسخ‌های هر فصل از جلسهٔ گفت‌وگوی دیگری برداشته شده و به آن فصل انتقال یافته است.

با آن‌که مجموعاً پنج گفت‌وگو صورت گرفته، ولی حاصل کار در هفت فصل گرد آمده است. در فصل نخست مروری داریم بر زندگی و آثار گذشتهٔ جناب سرکارآرانی. در فصل دوم به موضوع آموزش در مدرسه و مسئلهٔ زبان خواهیم پرداخت که از برخی جهات برای جناب سرکارآرانی هم تازگی داشت. فصل سوم به نوعی ادامهٔ راه فصل قبلی است. در فصل‌های چهارم و پنجم «درس‌پژوهی» و «معلمی» را همچون یک «مسئله» بررسی خواهیم کرد. در فصل‌های ششم و هفتم هم به سراغ مسئلهٔ آموزش و توسعه می‌رویم و این پرسش را پیش خواهیم آورد که چگونه آموزش می‌تواند منجر به توسعه شود و آن را تداوم بخشد.

به هر روی، آنچه پیش روی همراهان قرار دارد، حاصل مسائل و نتایجی است که از درون «گفت‌وگو» بیرون آمده است. هیچ کدامِ آن‌ها نه راه‌حل‌اند، نه راه چاره. بلکه صرفاً کوره‌راه‌هایی هستند برای شناخت بهتر اهمیت آموزش و بهسازی آن.

دیگر به پایان راه این سرآغاز رسیده‌ایم، اما «راه آموختن» هنوز در میانه است و در جست‌وجوی پاسخ بسیاری از مسائل. از همراهی شما تا آخرین سطر این گفت‌وگو تشکر می‌کنم و از جناب جعفر همایی، مدیر محترم و دانش‌دوست نشر نی، که ره‌آورد این گفت‌وگو را به زیور طبع آراستند، صمیمانه سپاسگزارم. راه‌تان برقرار...

بهمن ذکی‌پور[۱]
ژاپن، شهر او آمی شیراساتو
۵ دی ۱۴۰۳

۱. برای تماس می‌توانید از نشانی ایمیل زیر استفاده نمایید:
bahman@kimiyacast.com

فصل اول

گشایش راه

ذکی‌پور: اگر موافق باشید، این دست از سلسله گفت‌وگوها را با مروری بر گذشته آغاز کنیم. فکر می‌کنیم بررسی برخی از کتاب‌های شناخته‌شده‌تر شما بتواند در واکاوی گذشته و جهت‌دهی گفت‌وگوها در آینده مفید باشد.

وقتی مقدمهٔ شما بر ترجمهٔ فارسی کتاب معلم ژاپنی به مثابهٔ رهبر، اثر دوست قدیمی‌تان آقای یوشی‌تاکا ایشی‌کاوا[1]، را با مقدمهٔ در تمنای یادگیری مقایسه می‌کنیم، نکته‌ای که جالب به نظر می‌رسد، تفاوت قلم و شیوهٔ بیان شما در مقدمهٔ هر دو کتاب است.

قلم شما در معلم ژاپنی به مثابهٔ رهبر بسیار غرورانگیز است. مثلاً در مقدمهٔ آن چنین می‌نویسید: «حالا بیست سال پس از نخستین دیدار، از بهار ۱۳۹۴ به دانشکدهٔ علوم تربیتی دانشگاه ناگویا بازمی‌گردم[...] حالا استادم در دورهٔ

1. 石川芳孝/ Ishikawa Yoshitaka
در ساختار فرهنگ و زبان ژاپنی، نام‌خانوادگی در ابتدا و نام شخص بعد از آن قرار می‌گیرد. در متن برای روانی در خواندن، نام افراد را به صورت مرسوم در ایران نوشته‌ایم. اما در زیرنویس‌ها از شکل مرسوم در زبان و فرهنگ ژاپنی پیروی کرده‌ایم.

بازنشستگی، ایده‌های زندگی علمی خود را بار دیگر مرور می‌کند. شادمانی‌های او در جمع‌های کوچک و بزرگ دوستانه و علمی نشان می‌دهد که از تصمیم دانشگاه ناگویا در انتخاب و دعوت من برای همکاری خرسند است» (صص ۱۵-۱۶). این در حالی است که مقدمهٔ شما در **تمنای یادگیری** فروتنانه و تا حدودی عارف‌منشانه است.

حضور «من» در مقدمهٔ کتاب آقای ایشی‌کاوا بسیار پررنگ است، تا جایی که این «من» شعف خود را از بازگشت به دانشگاه ناگویا نمی‌تواند پنهان کند و خود را فریاد می‌زند. اما به همان نسبت تقریباً در سراسر کتاب **در تمنای یادگیری** این «من» محذوف است و به جای رویکردی آکادمیک، رویکردی عارف‌منشانه و فروتنانه به خود می‌گیرد.

سرکارآرانی: شما پیش‌تر در مقالهٔ «از ناگفته‌ها: نگاهی سنجش‌گرانه به کتاب در **تمنای یادگیری**» دربارهٔ این «من» محذوف نوشته بودید، گویی که این‌جا در مقدمهٔ کتاب **معلم ژاپنی به مثابهٔ رهبر**، آن «من» گمشده را پیدا کرده‌اید.

ذکی‌پور: بله، همین‌طور است. در مقدمه‌ای که بر کتاب آقای ایشی‌کاوا نوشته‌اید، بسیار سرمست و کامیاب به نظر می‌رسید. شما در اولین جملهٔ این مقدمه می‌نویسید: «محمدرضا سرکارآرانی هستم؛ کسی که نامش در این کتاب مکرر آمده است» (ص ۱۳). اما مقدمهٔ کتابِ در تمنای یادگیری را با این شعر از سعدی آغاز می‌کنید: «قدح چون دور ما باشد به هشیاران مجلس ده/ مرا بگذار تا حیران بماند چشم در ساقی» (ص ۹).

در نگاه اول می‌توان چنین احساس کرد که بازگشت دوبارهٔ شما به دانشگاه ناگویا، البته این بار در مقام استاد، موجب شادی و مسرت وصف‌ناپذیری شده است. به‌خصوص این‌که شما زمانی دانشجوی این دانشگاه بوده‌اید و با آقای ایشی‌کاوا و استاد راهنمایتان، آقای ماسامی ماتوبا[1]، هم خاطرات زیادی داشته‌اید. علاوه بر این،

1. 的場正美/Matoba Masami

به نظر می‌آید که چاپ تقریباً همزمان متن ژاپنی و ترجمهٔ فارسی کتاب آقای ایشی‌کاوا هم بر این کامیابی و شادکامی افزوده است.

به هر شکل، ظاهر امور چنین نشان می‌دهد که بازگشت شما به دانشگاه ناگویا و چاپ کتاب آقای ایشی‌کاوا همزمان برای شما سه دستاورد به همراه داشته است: اول این‌که احتمالاً خوشحال و با ذهنی پُر ایده در مقام استاد به دانشگاه ناگویا بازگشته‌اید؛ دوم، انتشار ترجمهٔ فارسی کتاب آقای ایشی‌کاوا احتمالاً ادای دینی بوده است نسبت به ایشان، و در نهایت نیز به نظر می‌رسد که توانسته‌اید به یکی از آرزوهایتان در دوران دانشجویی، یعنی یافتن مدلی «که به بهسازی قطار در حال حرکت "معلمی" و توانمندسازی معلمان در ایران کمک کند» دست یابید. لذا، وقوع این سه اتفاق نوعی از شادکامی و حضور آن «من» را در مقدمهٔ مذکور، تمام‌قد، به تصویر می‌کشد.

اما بر خلاف آن، مقدمهٔ کتاب در تمنای یادگیری شخصیتی را ترسیم می‌کند که در اوج فعالیت علمی و آکادمیک روز دنیا، راهی عارف‌منشانه و فروتنانه در پیش گرفته و برای نامیدن خویش مدام از شعر و استعاره، مثل «غریبی در غربت» استفاده می‌کند. به عنوان خواننده، وقتی این دو مقدمه را باهم مقایسه می‌کنم، احساس می‌کنم گویی شخصیت شما در کتاب در تمنای یادگیری جایگاهش اثبات شده، سنش افزایش یافته و به جای آینه در خشت خام می‌نگرد. بنابراین، با وجودی که فاصلهٔ زمان انتشار هر دو کتاب بیشتر از سه سال نیست، تغییر شخصیت شما را می‌توان احساس کرد.

سرکارآرانی: دلایل مختلفی دارد و روند بررسی این دلایل هم خودش نوعی دیالکتیک است. آن هم دیالکتیکی معنابخش در میانهٔ «گفت‌وگو» (برانگیزانندهٔ اندیشه) و «**بطن عمل**». «گفت‌وگو» درست همانند این رویدادی است که با شما در حال انجامش هستیم؛ امر یا عملی که به یافتن مجهول با طرح پرسشی تازه منتهی می‌شود؛ معیاری برای روشن‌تر شدن مسیر تشخیص درستی از نادرستی ارائه دهد و بیش از آن‌که ما را به طرح آرزوها یا چشم‌اندازهایی برای آینده حواله دهد، «کروکی»‌ای از راه طی‌شده و وضعیت این‌جا و اکنون ما به دست دهد. «بطن عمل» هم چیزی

نیست جز موقعیت، شرایط و بافتار فرهنگی و اجتماعی سازندهٔ آن. نظیر فضاهای تربیتی، روندها و رویه‌های رشد و تحول فکری، مکان‌های آموزش و یادگیری چون مدرسه و دانشگاه، کلاس‌های درس، حضور در محافل فکری و فرهنگی و غیره.

دربارهٔ اشارهٔ شما به مقدمهٔ کتاب **معلم ژاپنی** به مثابهٔ رهبر، می‌توانم بگویم که بخشی از آن شادی از درون خودم تجلی یافته بود، ولی واقعیتش این است که بخش بیش‌تر آن، از جانب استادم آقای ماتوبا بود. ایشان حدوداً یک سال و نیم پیش‌تر از موعد مقرر بازنشسته شده بود و پست استادی او هم، سالِ بعد جانشین مناسبی یافته بود. به این معنا که دکتر یوشی‌آکی شی‌باتا[1]، همکار کنونی من، که از قبل با ایشان همکاری داشت، برای این پست انتخاب شده بود. پستی که من برای آن تقاضا دادم، کرسی «آموزش و تربیت معلمان»[2]، در بخش علوم تربیتی دانشکدهٔ تحصیلات تکمیلی دانشگاه ناگویا بود. وقتی که این پست باز شد، من جهت مشورت با آقای ماتوبا تماس گرفتم. اتفاقاً ایشان آن زمان در توکیو بود و قرار شد در هتلی که اقامت دارند با یکدیگر دیدار کنیم. بنابراین، به من گفتند تقاضانامه را پرکن و مدارک را بفرست. با این حال، گوشزد کردند که فرایند بررسی و انتخاب بسیار دشوار و نفس‌گیر خواهد بود.

من تقاضانامه و مدارک را آماده کردم و به دانشگاه ناگویا فرستادم. خیلی هم امیدوار نبودم و برای این ناامیدی هم دلایل خاصی داشتم. مثلاً اولین دلیل آن ایرانی و خارجی بودنم بود که همین موضوع می‌توانست، به‌خودی‌خود، تمایل دانشگاه را نسبت به پذیرش من کاهش دهد. علاوه بر این، پیش از من، دو دانشجوی دیگرِ آقای ماتوبا هم در گروه «علوم تربیتی» دانشگاه به عنوان عضو هیئت علمی پذیرفته شده بودند. بنابراین، واقعاً احتمال کمی وجود داشت که یک دانشجوی دیگر ایشان هم بتواند به این جمع اضافه شود.

1. 柴田好章/Shibata Yoshiaki　　2. 教師教育学/ Kyōshi kyōiku-gaku

به رغم همهٔ نگرانی‌ها و ناامیدی‌هایی که در ذهن داشتم، پاسخ دانشگاه ناگویا مثبت بود و برای تنها کرسیِ «آموزش و تربیت معلمان» در این دانشگاه برگزیده شدم. با پذیرش من عملاً سه دانشجوی دورهٔ تحصیلات تکمیلی آقای ماتوبا توانستند، در مقام استاد، به دانشگاه محل تحصیل خود بازگردند و به اتفاق در یک دپارتمان و یک گروه به عضویت هیئت علمی درآیند و صاحب پست سازمانی شوند. چیزی که نظیر آن در مجامع علمی ـ دانشگاهی ژاپن به‌ندرت اتفاق می‌افتد.

بنابراین، چنین اتفاق کم‌نظیری توانسته بود هم برای آقای ماتوبا، هم برای دوستانم و هم برای من، که با امید کمی تقاضانامه و مدارک را ارسال کرده بودم، شور و هیجانی به همراه بیاورد. آنچه دقیقاً نظر شما را در مقدمهٔ کتاب آقای ایشی‌کاوا جلب کرده است قلمی کردن بخشی از این هیجان غلیان‌یافته بود، و بیش‌تر هم از زبان حال آقای ماتوبا است.

ذکی‌پور: می‌دانیم که نظام اجتماعی ژاپن، نظامی سلسله‌مراتبی در اجتماع و اشتغال است (چیزی شبیه سلسله‌مراتب نظامی). بنابراین، هر چه جایگاه اجتماعی فرد بالاتر و اعتبار شغلی او بیشتر باشد، میزان احترام، نفوذ و برش کلامی او بیشتر است. تا جایی که من از شما یا دوستان مشترک ژاپنی شنیده‌ام یا حتی در همین کتاب آقای ایشی‌کاوا خوانده‌ام، آقای ماتوبا یکی از برجسته‌ترین و نوآورترین استادان ژاپنی در حوزهٔ علوم تربیتی، به‌ویژه بهسازی روش‌های آموزش و درس‌پژوهی‌اند. علاوه بر این، ایشان در حال حاضر ریاست دانشکده‌ای را در یکی از دانشگاه‌های خصوصی ژاپن بر عهده دارند و عضو هیئت علمی چندین انجمن علمی ـ پژوهشی در این کشور هستند.[۱]

گذشته از همهٔ این‌ها، تا جایی که از دوستان مشترک ژاپنی شنیده‌ام آقای ماتوبا همواره دوست داشته‌اند ایده‌ها و اندیشه‌هایشان از مرزهای ژاپن فراتر رود و در مجامع

۱. در زمان چاپ این کتاب دیگر بازنشسته شده‌اند.

بین‌المللی مطرح شود. به نظرم شما تنها دانشجوی خارجی آقای ماتوبا هستید که برای تحقق آرزوهای او پیشرو بوده‌اید. با ایشان به مسافرت‌های داخلی و خارجی بسیار رفته‌اید و حتی به‌واسطهٔ علاقهٔ ایشان به آب‌گرم‌های دلپذیر ژاپن، انس و الفتی هم با آب‌گرم‌ها پیدا کرده‌اید.

چنین مقدماتی می‌تواند در خصوص پذیرش شما در دانشگاه ناگویا دو پیش‌فرض را به ذهن متبادر کند: نخست این‌که آقای ماتوبا تحقق آرزوی بین‌المللی کردن اندیشه‌هایش را در شما می‌دید. این مسئله تا جایی است که خودتان صراحتاً در مقدمهٔ کتاب آقای ایشی‌کاوا می‌نویسید: «استادم در همه حال می‌گفت "سرکارآرانی، اگر بعد از یک دهه بتوانی به نظریه‌پردازی در متن عمل تبدیل شوید، من از زندگی آکادمیکم با شما لذتی ماندگار خواهم برد" می‌دیدم که او هم رؤیایی در سر دارد و تحقق این رؤیا را در وجود نسل بعد و شاگردانش (حتی اگر ژاپنی نباشند) جست‌وجو می‌کند و دوست دارد به عنوان پدر علمی، آن را مشخصاً در من ببیند!» (ص ۱۵). دوم هم این‌که علاقهٔ آقای ماتوبا به شما یا دست‌کم اعتبار ایشان در دانشگاه ناگویا در بازگشت شما به این دانشگاه مؤثر بوده است.

سرکارآرانی: بخشی از نگرانی همهٔ ما دقیقاً از همین جا نشئت می‌گرفت. درواقع سابقهٔ آقای ماتوبا و حضور دو دانشجوی دیگرش در گروه به عنوان استاد، می‌توانست محاسبات و تصویری را که شما برساخته‌اید درهم بریزد. توجه داشته باشید که فرایند بررسی، انتخاب و پذیرش پست در دانشگاه، تنها محدود به بررسی گروه یا دانشگاه نیست، بلکه این فرایند تا سطح بررسی وزارت علوم هم گسترش می‌یابد و تمامی امور با دقت و شفافیت لازم ارزیابی می‌شوند. بنابراین این روندِ نفس‌گیر راه را بر هرگونه خیال و پیش‌فرض‌های ذهنی غیرشفاف می‌بندد. اضافه کنم که آن زمان من چندان از پیچیدگی‌های فرایند بررسی تقاضانامه‌ها و روند پذیرش در دانشگاه‌های دولتی ژاپن اطلاعی نداشتم. اکنون که خودم در جریان گزینش و روند پذیرش عضو هیئت علمی هستم و متوجه راه طولانی و نفس‌گیر

و کم و کیف و شفافیت آن شده‌ام، دقیق‌تر دریافته‌ام که برای احراز شرایط این پست چه خان‌هایی را باید پشت سر گذاشت. لذا، فکر می‌کنم اختصاص یک گفت‌وگو به فرایند گزینش و پذیرش اعضای هیئت علمی در دانشگاه‌های دولتی ژاپن، برای مدیران آموزش عالی و پژوهشگران علاقه‌مند در ایران بسیار مفید باشد.

ذکی‌پور: حالا که صحبت از این موضوع شد، امکانش هست به طور مختصر فرایند گزینش و پذیرش اعضای هیئت علمی را در دانشگاه‌های دولتی ژاپن توضیح بدهید؟

سرکارآرانی: به طور خلاصه، هرگاه که دانشگاهی فرصت شغلی جدیدی داشته باشد، آن را در سامانهٔ کاریابی دانشگاهی اعلام می‌کند. در سال‌های اخیر این اطلاع رسانی جنبهٔ بین‌المللی هم پیدا کرده است و در خارج از ژاپن هم امکان دسترسی به آن و ارسال تقاضانامه و مدارک به زبان انگلیسی وجود دارد. پس از بررسی مدارک ارسالی، افرادی برای مصاحبه انتخاب و دعوت می‌شوند. آن‌گاه بر اساس مجموعهٔ ارزیابی‌های کمی و کیفی، آموزشی و پژوهشی و تطابق شرایط متقاضی و شغل مورد نظر، گروه داوری دانشگاه، گزارش و دلایل خود را جهت انتخاب آن فرد به شورای علمی دانشکده یا دانشگاه ارائه می‌دهد.

بعد از آن‌که تصمیم اعضای داوری به اطلاع استادان و هیئت علمی دانشگاه رسید، روند رأی‌گیری برای پذیرش عضو جدید آغاز می‌شود. اگر کسی به دوسوم آرا دست یابد، پذیرش اولیه‌اش صورت می‌گیرد. بعد از آن هم مراحل اداری و استخدامی انجام می‌شود.

ذکی‌پور: بازگردیم به سؤال اولی که از شما کردم و بخشی از آن پرسش که هنوز بی‌پاسخ مانده است. چنان که آمد شما حدود سه سال پس از نگارش مقدمه بر کتاب معلم ژاپنی به مثابهٔ رهبر، مقدمه‌ای بر کتاب در تمنای یادگیری می‌نویسید که در نسبت با کتاب آقای ایشی‌کاوا فروتنانه، عارف‌منشانه و سرشار از استعاره و جملات ادبی

است. در این سه سال چه تحولی در شما یا پیرامونتان رخ داده است که نوع بیان و قلمتان این چنین تغییر می‌کند؟

سرکارآرانی: فاصلهٔ قلمِ میان دو مقدمه سه سال است، اما در عمل بیش از یک دهه تحول را روایت می‌کند. وارد میان‌سالی شده‌ام، خانه‌به‌دوشی پژوهشی پایان یافته است و چشم‌اندازی دور (دست‌کم بیش از یک دهه) برای پژوهش‌های بین‌المللی‌ام فراهم آمده است. بنابراین شرح آنچه در کتاب **در تمنای یادگیری** آمده محصول گذر زمان، آرامش جان و اندیشهٔ درون، و آسایش محیط بیرون است. لذا زمان سپری‌شده میان دو مقدمه تنها به مثابهٔ تحولی آفاقی نیست، بلکه تحولی انفسی هم هست.

به علاوه توجه داشته باشید که هدف از یاری رساندن به تألیف و ترجمه فارسی کتاب آقای ایشی‌کاوا با انتشار کتاب **در تمنای یادگیری** یکی نیست. ساختار و محور دو کتاب نیز متفاوت است. در کتاب **در تمنای یادگیری** محور تمام بحث‌ها و گفت‌وگوها خود «من» هستم. «من» گمشده، این‌جا در سراسر اثر محور گفت‌وگوهاست. لذا، اگر قرار بود در مقدمه هم این «من» پررنگ باشد، به نظرم حضورش چشم‌نواز نبود و چه بسا احساس ناخوشایندی به مخاطب القا می‌کرد. اما در کتاب **معلم ژاپنی به مثابهٔ رهبر** من محور گفت‌وگوها نیستم. شخصیت اصلی کتاب خود آقای ایشی‌کاوا و تجربهٔ معلمی اوست و البته ایشان از من نیز یاد می‌کنند. علاوه بر این چنان‌که گفتم خبر گزینش و پذیرش من از طرف دانشگاه ناگویا و شادی آقای ماتوبا، دوستان و خود آقای ایشی‌کاوا و البته خودم هم موجب شد تا در مقدمهٔ این کتاب گاهی زبان آقای ماتوبا، گاهی زبان آقای ایشی‌کاوا و البته گاهی هم زبان دوستان باشم و از جانب آن‌ها شادی این خبر را به تصویر بکشم.

گذشته از این‌ها این کتاب و کتاب دیگر آقای ایشی‌کاوا، **مدیر ژاپنی به مثابهٔ رهبر**، حاصل چندین سال کار مشترک من با ایشان است. آقای ایشی‌کاوا حدود چهل دفتر یادداشت داشتند که خاطرات و گذر ایام زندگی‌شان را هر سال دقیق در آن‌ها نوشته بودند. از کارهای ایشان در مدرسه بگیرید تا امور روزمره

زندگی در این یادداشت‌ها وجود داشت. کاری که ما کردیم این بود که ببینیم چه مطالب و نکاتی از این یادداشت‌ها به کار بهسازی آموزش در ایران می‌آید.

اگر دقیق‌تر بخواهم بگویم، ما قصد داشتیم با این کار ضمن نشان دادن مسیر و تکوین الگوی بهسازی آموزش در ژاپن (درس‌پژوهی)، ببینیم که این مسیر و طی طریق چه درس‌ها و نکاتی می‌تواند برای بهبود وضعیت «معلمی» در ایران و پرورش حرفه‌ای معلمان داشته باشد. بنابراین چیزی که بیش از چاپ کتاب‌های آقای ایشی‌کاوا به زبان ژاپنی اهمیت می‌یافت، ترجمهٔ فارسی آن‌ها و انتشارشان در ایران بود که با همکاری و همت آقای دکتر علی‌رضا رضایی محقق شد. شاید اگر قرار بر ترجمهٔ فارسی نبود، چاپ متن ژاپنی چندان ضرورتی نداشت.

به هر حال، آن زمان من با ناشر کتاب‌های آقای ایشی‌کاوا آشنایی داشتم و از ایشان درخواست کردم که امکان چاپ آن‌ها را فراهم کند. روند انتشار متن ژاپنی و ترجمهٔ فارسی هم در نهایت به گونه‌ای پیش رفت که هر دو کتاب تقریباً در یک سال، نخست به زبان ژاپنی و بعد به زبان فارسی منتشر شدند.

ذکی‌پور: آقای ایشی‌کاوا در مقدمه‌ای که خودشان بر این کتاب نوشته‌اند، آشکارا اعلام می‌دارند که کتاب حاصل پیشنهاد شماست، و هدف از نگارش آن نیز «معرفی دی.ان.ای معلمی ژاپن به ایران است» و منظور از این «دی.ان.ای» نیز «آموخته‌های ایشان از معلمی و کلاس‌داری و در یک کلام تجربیات کاری و پداگوژیکی‌شان است» (رجوع شود به صفحات ۸-۹).

با وجود این، اجازه بدهید سؤالی چالش‌برانگیز از شما بپرسم. در فهرست واژگان کلیدی شما معمولاً عبارت‌هایی شنیده می‌شود یا به چشم می‌خورد که میان اندیشه و واژگان مربوط به بازار ارتباط برقرار می‌کند و شبکه‌ای از معانی و مفاهیم را برمی‌سازد. مثلاً شما گاهی از اصطلاحاتی نظیر «عرضهٔ اندیشه»، «بازارِ اندیشه» و... مانند آن استفاده می‌کنید. در پیشنهادی که به آقای ایشی‌کاوا برای نگارش کتاب می‌دهید،

فارغ از بحث «معرفی دی.ان.ای معلمی ایشی‌کاوا به معلمان ایران»، چه مقدار به «عرضهٔ اندیشه»ی شخصی خودتان در «بازار اندیشه»ی ایران فکر می‌کردید؟ این را هم در نظر داشته باشیم که انگیزهٔ اولیه برای ترجمهٔ شما از کتاب شکاف آموزشی، اثر جیمز استیگلر[1] و جیمز هیبرت[2] هم با رویکرد «عرضهٔ اندیشه» انجام شده است.

سرکارآرانی: بله، از این واژگان کلیدی استفاده کرده‌ام، زیرا با مطالعهٔ آثار پیتر سنگه[3] و از آن جمله کتاب مدارس یادگیرنده: کتاب مرجعی برای پنجمین فرمان، دربارهٔ سازمان و مدارس یادگیرنده به ریشهٔ یونانی واژهٔ تئوری پی بردم که به معنی تماشاگر است. این واژه از ریشهٔ مشابه کلمهٔ تئاتر گرفته شده است. انسان‌ها تئوری را ابداع می‌کنند، به همان دلیل که تئاتر را اختراع کرده‌اند. تئوری‌ها مردم را در فضایی عمومی قرار می‌دهند و آن‌ها را به تماشای ایده‌ها دعوت می‌کنند؛ فضایی که بازیگران اصلی‌اش اندیشه‌ها و ایده‌هایی هستند که احتمالاً به ما کمک می‌کنند تا جهانی را که در آن زندگی می‌کنیم بهتر درک کنیم.

من از این منظر واژگان کلیدی اشاره‌شدهٔ شما را به کار برده‌ام و برای من معنی‌دار بوده و هست. تشویق و حمایت از آقای ایشی‌کاوا برای تدوین و نشر تجربه‌هایش، ضمن پیام‌های آموزشی سازنده برای خوانندگان، دعوت‌نامه‌ای است جذاب برای آنان که می‌خواهند به تماشای ایده‌های من نیز بیایند. اغراق نیست اگر بگویم آثار او ترجمهٔ اندیشه‌های من در حوزهٔ تربیت و بهسازی آموزش در عمل است و به ترویج ایده‌های من نه‌تنها در ایران، بلکه در ژاپن نیز یاری رسانده است.

ذکی‌پور: شما پس از ورود به دانشگاه ناگویا و صحبت با آقای ماتوبا دربارهٔ پایان‌نامه‌تان، از طریق ایشان به آقای ایشی‌کاوا معرفی می‌شوید. از فحوای مطالب آقای ایشی‌کاوا در کتابشان، چنین بر می‌آید که هدف از حضور شما در کلاس‌ها تا مدتی برای ایشان مشخص نبوده است. این نکته را از این جهت عرض می‌کنم

1. James W. Stigler 2. James Hiebert 3. Peter Senge

که آقای ایشی‌کاوا بعد از روایت کلافگی از دست سؤالات شما، صراحتاً چنین می‌نویسند: «بعد حساب کار دستم آمد و متوجه شدم که وی شیوهٔ کلاس‌داری من را به عنوان سوژهٔ تحقیق خود انتخاب کرده است. در واقع آقای سرکارآرانی در فکر تجزیه و تحلیل رفتار من در کلاس و کنکاش دربارهٔ روند شکل‌گیری این گونه شیوهٔ کلاس‌داری بود. بعدها که با استاد ماتوبا هم‌صحبت شدیم، ایشان مرا نیز در جریان حرف‌هایی که به آقای سرکارآرانی زده بودند گذاشتند» (ص ۱۱۷).

حال سؤال این است که شما نخست و بدون هیچ برنامه‌ای (با توجه به این‌که تازه به ژاپن آمده بودید) صرفاً به عنوان «بازدیدکنندهٔ کلاس» به آقای ایشی‌کاوا معرفی می‌شوید، و بعد و به‌تدریج کلاس درس و معلمی ایشان را موضوع پژوهش خودتان قرار می‌دهید؟ یا این‌که از ابتدا و طبق توصیه‌ها و شناختی که آقای ماتوبا از آقای ایشی‌کاوا داشته‌اند، کلاس ایشان را به عنوان موضوع پژوهش انتخاب می‌کنید؟

سرکارآرانی: تا مدتی پس از آشنایی، بر آقای ایشی‌کاوا معلوم نبود چرا من به مدرسه می‌روم و چرا از کلاس ایشان بازدید می‌کنم و چرا این بازدیدها تکرار می‌شوند. به‌خصوص که هر بار هم از هم خداحافظی می‌کردیم تشریفات را به شکلی انجام می‌دادم که انگار دیدار آخر است. البته بازدیدهای من بر اساس برنامهٔ پژوهشی مدونی بود، و بر اساس پروتکل‌های دانشگاه ناگویا برای پژوهش‌های میدانی (به‌ویژه پژوهش در مدرسه و کلاس) پیش می‌رفت و نقشهٔ راه مشخصی داشت.

گواهی‌نامه معلمی آقای ایشی‌کاوا برای دورهٔ آموزش ابتدایی با گرایش تعلیمات اجتماعی بود. اما من می‌خواستم در مورد بهسازی آموزش ریاضی مطالعاتِ میان‌فرهنگی داشته باشم و مشخصاً نقش درس‌پژوهی ژاپنی را در آن واکاوی کنم. ماه‌ها صبر کردم تا او به طور طبیعی در جریان هدف، برنامه و طرح پژوهشی‌ام قرار گرفت. این‌ها ناآگاهانه با خواست دیرینه‌اش همخوانی پیدا کرده بود، به نحوی که پس از ماه‌ها دیدار، روزی ایشان خودش به من گفت که سال‌هاست می‌خواستم فرصتی پیدا کنم و کلاس‌های ریاضی خودم را واکاوی کنم و بهبود بخشم، و البته

سال‌ها طول کشید تا به زبان بیاورد که همکاری در این برنامهٔ پژوهشی برای او نیز مغتنم بوده است.

ذکی‌پور: کمی پیش‌تر به کتاب شکاف آموزشی استیگلر اشاره کردیم. موضوع این کتاب اتفاقاً بررسی نحوهٔ آموزش میان‌فرهنگی در درس ریاضیات است. نمی‌دانم شما این کتاب را کی مطالعه کرده‌اید، اما آیا تمایل و علاقهٔ شما برای بررسی کلاس آموزش ریاضی، با گرایش مطالعات میان‌فرهنگی، متأثر از این کتاب بود؟

سرکارآرانی: من در دوره دانشجویی در ایران هم با روند پژوهش‌های استیگلر و همکارانش از دهه ۱۹۸۰ در ژاپن آشنا بودم، و هم همکاران ژاپنی و برخی از دانشجویان ژاپنی ایشان را در امریکا می‌شناختم. در همایش‌های مختلف نیز از او و همکارانش می‌شنیدیم و همین‌طور درباره آنچه انجام می‌دادیم تبادل نظر می‌کردیم و من یاد می‌گرفتم. اما نکتهٔ جالب در این باره بازمی‌گردد به بازگشتم به ایران پس از فارغ التحصیلی.

زمانی که از دانشگاه ناگویا فارغ‌التحصیل شدم و در سال ۱۳۷۸ به ایران بازگشتم، قصد داشتم شیوهٔ درس‌پژوهی را به عنوان الگویی برای بهسازی آموزش در ایران معرفی و ترویج کنم. در همان سال اولین مقالهٔ من با عنوان «پژوهش مشارکتی معلمان در کلاس درس: تجربهٔ ژاپن در پرورش حرفه‌ای معلمان در مدرسه» به زبان فارسی منتشر شده بود. اما، اگر راستش را بخواهید این ایده، در عمل، یکی‌دو سالی با بی‌اقبالی همکاران دانشگاهی و دست‌اندرکاران آموزشی روبه‌رو شد. به همین خاطر در فکر راهی بودم تا هم گره از کار خود بگشایم و هم موانع ترویج ایده‌ام را شناسایی کنم و از سر راه بردارم.

روزی نشستی با معلمان مدرسه‌ای در کامرانیهٔ تهران داشتم. بعد از نشست که به سوی محل کارم، دانشکدهٔ روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه علامه طباطبایی، در خیابان کارگر جنوبی باز می‌گشتم، در میانهٔ راه به فکرم رسید که برای معرفی

نظری درس‌پژوهی در ایران شاید آثار قلمی یا تجربیات عینی من کافی باشد، ولی برای ترویج عملی آن به محرک‌های دیگری نیاز است.

به چهارراه لشگر نزدیک می‌شدم و آمادهٔ ورود به دانشگاه بودم. پشت چراغ قرمز یک دفعه به ذهنم رسید که ترجمهٔ کتاب شکاف آموزشی شاید بهترین محرک برای این مقصود باشد. دلیل آن هم این بود که یک فصل از این کتاب به درس‌پژوهی ژاپن اختصاص داشت و آن را با دیگر نظام‌های آموزشی مقایسه کرده بود. از ماشین پیاده شدم و رفتم به کلاس. پس از کلاس، یکی از بهترین دانشجویانم، جناب دکتر علی‌رضا مقدم، را صدا زدم و طرح موضوع کردم. ایشان پذیرفت که در این کار همراه و همکار من باشد.

ترجمهٔ کتاب در سال ۱۳۸۳ توسط انتشارات مدرسه به چاپ رسید. از آن‌جایی که هر دو نویسندهٔ این کتاب از استادان برجستهٔ دانشگاه‌های امریکا بودند، کتاب خیلی زود نظر همکاران دانشگاهی در ایران را نسبت به موضوع درس‌پژوهی به خود جلب کرد. بعد از آن، رفته‌رفته، کتاب و موضوع درس‌پژوهی با اقبال پژوهش‌گران تربیتی، دست‌اندرکاران آموزشی، مدیران مدارس و آموزشگاه‌ها و معلمان سراسر کشور روبه‌رو شد.

به هر شکل ترجمهٔ این کتاب مقدمه و آغازی شد برای توجه عمومی به موضوع درس‌پژوهی در ایران. با تمام این احوال، در فروردین ۱۳۸۳ ایران را ترک کردم و استاد مدعو دانشگاه کوبه شدم.

ذکی‌پور: شما هم در کتاب معلم ژاپنی به مثابهٔ رهبر و هم در کتاب در تمنای یادگیری و دیگر آثارتان از حضور در کلاس‌های درس آقای ایشی‌کاوا و در نهایت روابط دوستانه‌ای که میانتان شکل می‌گیرد، فراوان گفته‌اید. با این حال، نمی‌توان تصور کرد که شما خودتان را فقط به کلاس‌های ایشان محدود کرده باشید. بنابراین، چه چیز یا خصلتی در روحیه یا کلاس‌های آقای ایشی‌کاوا نسبت به معلمان و دیگر کلاس‌ها وجود داشت

که شما در نهایت ایشان و کلاس‌هایشان را به عنوان میدان و زمینهٔ پژوهشی خودتان انتخاب کردید؟

سرکارآرانی: دقیقاً. در دوران تحصیل تنها به مشاهدهٔ کلاس‌های آقای ایشی‌کاوا و دورهٔ آموزش ابتدایی بسنده نکردم. از وقتی که به ژاپن آمدم به طور میانگین هر روز در مدرسهٔ متفاوتی بودم، از کلاس‌های مدارس ابتدایی گرفته تا متوسطهٔ اول، متوسطهٔ دوم، مؤسسات آموزش عالی، هنرستان‌ها و مدارس ویژهٔ کودکان نیازمند به حمایت. از کلاس‌های دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی بسیاری نیز بازدید کرده‌ام تا با ویژگی‌های پداگوژی دانشگاهی ژاپن بیشتر آشنا شوم.

این مدارس و مؤسسات آموزشی نیز منحصر به شهر ناگویا یا استان آی‌چی در مرکز ژاپن نبوده است[۱]. از هوکائیدو تا اوکیناوا در استان‌ها و شهرهای گوناگون به مشاهدهٔ کلاس‌ها پرداخته‌ام و با معلمان، مدرسان و مدیران و دانش‌آموزان به گفت‌وگو نشسته‌ام. در نتیجه حالا در سراسر ژاپن، دوستان بسیاری مانند آقای ایشی‌کاوا دارم.

حرف زدن دربارهٔ آقای ایشی‌کاوا یا شنیدن سخنان او، به‌ویژه در بافتار زبان فارسی، به چند دلیل خیلی خوب به چشم آمده است. اول این‌که او دانش‌آموختهٔ دانشگاه ناگویا است ــ دقیقاً همان دپارتمانی که من هم از آن‌جا فارغ‌التحصیل شده‌ام و هم‌اکنون نیز در آن‌جا مشغول به کار هستم. دوم این‌که استاد راهنمای ایشان، استاد فقید تاکایاسو شیگه‌ماتسو[۲]، از پیشگامان و مشهورترین مروجان «درس‌پژوهی» به شیوهٔ «درس‌کاوی» بود؛ شیوه‌ای که به طور عملی بر تجزیه و تحلیل کلاس درس بر اساس متنِ ضبط و پیاده‌شدهٔ تدریس استوار است.

دلیل سوم هم این است که استاد شیگه‌ماتسو حلقه‌های یادگیری فعالی را،

۱. از نظر تقسیمات کشوری، شهر ناگویا در استان آی‌چی (Aichi-Ken / 愛知県) قرار دارد. خود این استان هم از نظر موقعیت جغرافیایی تقریباً در مرکز ژاپن واقع شده است.

2. 重松鷹泰/Shigematsu Takayasu

بر اساس روش مطالعاتی و پژوهشی خود، در بسیاری از شهرها و استان‌های ژاپن سازماندهی و هدایت کرده بود و افرادی مثل آقای ایشی‌کاوا، به خاطر همراهی و مشارکت طولانی در مطالعات و پژوهش‌های ایشان، تا حدود زیادی به این کوشش‌ها و فعالیت‌ها واقف بودند. دلیل چهارم نیز بازمی‌گردد به این موضوع که آقای ایشی‌کاوا پس از استخدام در مدرسه، به‌ویژه در سال‌های اول آموزگاری، مواد و مفاد تدریس خود را نزد استاد شیگه‌ماتسو تجزیه و تحلیل می‌کرده و در این زمینه تبحر خاصی در درس‌پژوهی و درس‌کاوی یافته بود.

مجموع چهار دلیل فوق، به‌خودی‌خود موجب شده بود تا آقای ایشی‌کاوا یکی از نزدیک‌ترین افراد به استاد شیگه‌ماتسو به حساب آید. از این رو، می‌توان گفت که ایشان وارث و حامل درکی شهودی از اندیشه و روش استاد شیگه‌ماتسو در درس‌کاوی و بهسازی روش آموزش است. لذا، همکاری با آقای ایشی‌کاوا، نه‌تنها برای من، بلکه برای استادان دیگر، به‌خصوص افرادی که به دنبال شناخت روش‌هایی برای «برساختن نظریه در متن عمل» هستند، بسیار مغتنم است.

ذکی‌پور: نکتهٔ دیگری که در خصوص آقای ایشی‌کاوا به چشم می‌آید، مشخص نبودن رابطه و غنای دوستی ایشان با استاد شما، آقای ماتوبا، است. در واقع در هیچ جای کتاب معلم ژاپنی به مثابهٔ رهبر، جز اشاره‌ای مختصر، توضیحی دربارهٔ سطح و غنای دوستی میان آقای ماتوبا و ایشی‌کاوا داده نشده است. می‌توانم خواهش کنم تا از سابقهٔ دوستی این دو فرد تأثیرگذار بر زندگی علمی خودتان، بیشتر بگویید؟

سرکارآرانی: این موضوع را از آقای ایشی‌کاوا پرسیده‌ام. گفتند رابطه و دوستی خاصی در کار نبوده است. هر دو سال‌ها عضو حلقهٔ یادگیری، درس‌پژوهی و درس‌کاوی استاد شیگه‌ماتسو بوده‌اند. در واقع استاد شیگه‌ماتسو به نوعی «معلم» آن‌ها در روش و اندیشه برای بهسازی عمل تربیتی و الگوی آن‌ها در ایجاد تعامل و برقراری رابطه میان مدرسه و دانشگاه یا به تعبیر دیگر، میان معلمان و پژوهشگران بوده است.